



### محمد صادق امامه طلب

موضوع سخن، دعای مشهوری است که در چند موضع از جمله در ابتدای دعایی در عصر غیبت - که مستحب است عصرهای جمعه خوانده شود - آمده؛ و متن مشهور آن چنین است:

... اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَأَنَّكَ ان لم تعرّفني رسولك لم اعرف حجّتك؛ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حجّتك فَأَنَّكَ ان لم تعرّفني حجّتك ظللت عن ديني.

در این دعا اجمالاً هدایت‌یافتگی به شناخت حجت خدا(ع) و آن به شناخت رسول خدا(ص) و آن هم به شناخت خود خدا (عزوجل) منوط و مشروط شده است و به خلاف روایة عادی و معمول بشر که از اثر به مؤثر و از معلول به علت پی می‌برد، در این دعا، شناخت اثر و معلول به شناخت علت و مؤثر موقوف گردیده است و در این مطلب، ویژگی بارز و تابناک شیعه نهفته است. در حالی که در طرز فکر سنی به دلیل انکار حجّت خدا(ع)، راه شناخت خدا مسدود شده یا معرفت خدا بی‌نتیجه مانده است و می‌توان گفت که غالب اهل سنت یا فاقد معرفت و یا واجد معرفت ابتر و عقیم‌اند.

سنت حسنة علمای بزرگ شیعه این است که در تک‌تک واژه‌های نقلی متون قدسی شیعه - شامل قرآن و حدیث - مطالعه و دقت می‌کنند و به لوازم ظریف معنایی کلمات عنایت و تأکید دارند. چنان که در این دعا دقت کنیم، می‌بینیم که از خداوند هادی طلب کرده‌ایم که خود را به ما بشناساند. در حالی که خداوند پیش از این چنین کرده و خود را در قرآن کریم به انسان‌ها معرفی فرموده است و به قول حضرت امام خمینی(ره) اگر قرآن نازل نمی‌شد باب معرفت‌الله تا ابد بسته می‌ماند. پس اگر مقصود از فقرة اول دعا، شناخت اسماء و صفات و افعال و خوبی‌های حق تعالی باشد که تحصیل حاصل است و مناسب‌تر آن بود که از خدای عزوجل بخواهیم که به توفیق قرانت و دقت و تفکر و تدبیر و تفقه در قرآن را بدهد و به دنبال آن بر عمل به آن و لوازمش یاری فرماید. از طرف دیگر در فقرة دوم دعا از خداوند متعال شناخت رسولش را خواسته‌ایم نه شناخت نبی او را - هر چند در بعضی از روایات در انتهای فقرة اول، به جای رسولک واژه نبیک آمده است، اما در آنها هم فقرة دوم شناسایی رسول خدا خواسته شده است - البته بنا به حدیث چهار صد و سی‌ام اصول کافی (کتاب الحجّه، باب طبقات الانبیاء و الرسل و الاثمه علیهم‌السلام، ح 1) نبی، اعم از رسول است و از چهار گونه نبی، فقط دو گروه برای دیگران رسالت دارند: رسول غیر اولی‌العزم و رسول اولی‌العزم (پنج نفر صاحب شریعت) و پیداست که با توجه به ختم نبوت، خواسته ما شناخت آخرین و کامل‌ترین رسول اولی‌العزم خدا یعنی حضرت محمد مصطفی(ص) است که مظهر همه اسماء و صفات جمال و جلال الهی و دارای مقام جمع الجمع است. ضمناً لفظ رسول متضمن جنبه اجتماعی پیامبر - یعنی پیوند مردم با خدا توسط رسول خدا - است، والا لفظ نبی جامع‌تر بود. بر همین سیاق نیز در فقرة سوم دعا به جای طلب شناخت امام معصوم(ع)، از خدا شناخت حجت او را می‌خواهیم.

در حالی که مقام امامت، والاتر از مقام نبوت است و حضرت ابراهیم(ع) پس از احراز نبوت و گذراندن موفقیت‌آمیز همه مراحل و آزمایش‌های الهی به مقام امامت منصوب شد. پس امام و رسول، نسبت عموم و خصوص من وجه دارند. اما هر رسولی چه امام باشد و چه نباشد و هر امامی چه رسول باشد و چه نباشد، حجّت خدا بر آفریدگانش است و میان حجّت و رسول، نسبت عموم و خصوص مطلق مطلق است و با توجه به وجه ربطی مضمون دعا (که ارتباط میان مردم و خدا مورد نظر است)، کلمه حجّت مناسب‌تر از امام است.

آنچه که در این دعا خواسته می‌شود، معرفت هادیان بشر است نه شناخت شریعت الهی و دین خدا یا حتی اصول عقاید، که در غیر این صورت مناسب‌تر بود از خدا شناسایی معاد و آخرت را بخواهیم که با شناخت مبدأ (معرفة الله) قرین و ملازم است. از همین رو در انتهای فقرة سوم می‌گوییم که اگر حجّت را به من نشانسانی از دینم گمراه می‌شوم (و بر دین جاهلیت می‌میرم!)

در حدیثی در تفسیر آیه 56 سورة ذاریات (جن و انسان را نیافریده‌ام جز برای آن که مرا بپرستند) آمده است که مرا بپرستند یعنی مرا بشناسند؛<sup>1</sup> و از آیات متعدد قرآن کریم برمی‌آید که مقصود از صراط مستقیم و صراط‌الله، «عبودیت» است (از جمله آیه 51 سورة آل عمران و آیه 61 سورة یس) می‌توان گفت آن چه که در دعای مورد بحث از خدا می‌خواهیم، معرفتی است که موجب هدایت و عبودیت می‌شود و در این مسیر، معارف کلامی و عقلی اگر موجب حجاب نشود و ابتر نماند، تنها می‌تواند مقدمه معرفت خدا و سپس رسولش و در رتبه بعد حجّتش گردد.

توضیح این‌که در حدیث اول از کتاب الحجّه از اصول کافی آمده است که امام جعفر صادق(ع) به زندقی فرمودند که وقتی وجود آفریننده و صانع را برای خودمان ثابت کردیم که از ما و همه آفریدگان برتر و حکیمی متعال است که روا نیست آفریدگانش او را مشاهده و لمس کنند و او و آنها با هم مباشرت و برخورد عینی و روابط فیزیکی داشته و با هم احتجاج کنند، ثابت می‌شود که او باید در میان آفریدگانش سفیرانی داشته باشد که از او، برای آفریدگان و بندگانش سخن گفته و تعبیراتی را به کار ببرند و آنها را بر مصلحت‌ها و منافعشان و آنچه که موجب بقائشان و ترکش باعث نابودیشان است دلالت نمایند و از جانب خدای حکیم و علیم در میان آفریدگانش امر به معروف و نهی از منکر و تقریر و تعبیر نمایند و آنها پیامبران خدا(ع) و برگزیدگانش از میان خلقش و حکمایی تأدیب شده با حکمت الهی و برانگیخته شده به آن حکمتند که با وجود اشتراک در آفرینش و ترکیب بشری با سایر مردم، در هیچ یک از احوال و اخلاقیات شریک و همانند مردم نباشند و با حکمت از جانب خدای حکیم علیم تأکید شده باشند. در مرحله بعد هم ثابت می‌شود که در هر روزگار و زمانه‌ای رسولان و انبیایی دلایل و براهینی آورده‌اند که (عملاً) همین وضعیت بوده است، برای آن که زمین خدا از حجتی خالی نباشد که با او دانشی باشد که بر درستی سخنش و جواز عدالتش دلالت نماید.

حقیقت آن است که آدمی برای معرفت‌الله نیازمند به راهی است که تمام وجودش را می‌گذارد و او را ذوب می‌کند و نفس او و غیر حق را در پیشگاه خدا قربانی می‌نماید و از او «عید» می‌سازد. این راه، راه دل است و هدایت‌یافته به آن، برای غیر خدا استقلال و اثری در عالم وجود نمی‌بیند. از ذات او تنزیه صرف حتی از اسماء و صفاتش می‌کنند و غیر قابل شناخت می‌شمرند و نه به آفریدگانش تشبیه نموده و معرفت خود را به او محیط می‌دانند!<sup>3</sup> نه به حلول خدا در موجودی معتقدند و نه به اتحاد او با موجودی تن می‌دهند. آنها از طریق اتیان واجبات و ترک محرمات (انجام شریعت) و مراقبت از نفس و محاسبه آن و پای‌بندی به نوافل و تفکر در آلاء الله و محبت به خدا و ذکر او کم‌کم به او نزدیک شده و او را به گونه‌ای می‌شناسند که در درون خود و در همه جا او را می‌بینند، اما برای او قائل به مکان نیستند. با چنین معرفتی که با سیر و سلوک

الی‌الله و کمک و توفیق و تأیید خدا حاصل می‌شود، در می‌یابد که در همه عالم هستی جز دورشته ولایت نیست:

1. ولایت خدا که در میان انسان‌ها به صورت ولایت رسول و حجت خدا جاری و ساری است و از همین رو باید آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها متمسک و متوسل شود؛ 2. ولایت طاغوت اعم از شیاطین جن و انس و نفس‌اماره به بدی.

آن، او را از تاریکی‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و این، از نور به سوی تاریکی‌ها و در آخر به خلود و جاودانگی در آتش (مضمون آیه‌الکرسی). آن حق است و مبتنی بر وعده حق (که مستلزم علم به همه چیز و همه جا در همه وقت و توانایی بر هر کاری است) و این باطل و بر اساس فریب و وعده بی‌اساس و خلف وعده و ناتوانی و گمراهی و نادانی و غفلت (با توجه به آیه سوره 22 ابراهیم(ع) و آیه 42 حجر و 179 سوره ابراهیم(ع))

نگارنده مدعی نیست که هدف از دعای مورد بحث، فقط همین معنی است. اما تردیدی نیست که این معنی، درجه عالی معرفت خدا و رسولش و حجتش است و معانی عقلی و کلامی، درجه ابتدایی آن و برای ورود به اسلام و مرحله آغازین ایمان است. زیرا ابتدا باید مسلمان شد، سپس مؤمن، سپس متقی و پرهیزکار، و چیزی برتر از یقین به انسان داده نمی‌شود و این از مضمون بسیاری از آیات و روایات برمی‌آید.

امیدواریم خداوند به ما نیز معرفت یقینی عطا فرموده و هدایت‌مان نماید و به شرافت عبودیت مفتخرمان نماید و بر دین جاهلیت نمیریم.

### پی‌نوشت‌ها:

1. مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: «در روایتی است که حق تعالی بندگان را نیافرید جز برای این که او را بشناسند، پس چون او را شناختند عبادتش کردند و چون عبادتش کردند با پرستش او از عبادی غیر او بی‌نیاز شدند. پرسیده شد که معرفت‌الله چیست؟ فرمود: «معرفت اهل هر زمانی امامشان را که طاعتش بر آنها واجب شده است.» (المولی محمد محسن الفیض الکاشانی، الأصفی فی تفسیر القرآن، تهران، لوح محفوظ، 1381 ه. ش، ص 781).

2. محبت به خدا، فرع بر شناخت اوست و نتیجه حتمی چنین محبتی - که شدیدترین محبت در مؤمنان است -، تبعیت از پیامبر(ص) و امام(ع) است (ر.ک: آیات شریفه 165 بقره، 24 توبه، 31 آل عمران، 54 مائده و ...). و چنان که گفته شد، کسی می‌تواند از هوای نفس و متعلقانش بگذرد و همه خواسته‌ها و عواطفش را فدای راه خدا و تبعیت از رسول خدا(ص) کند که (اشد حباً لله) باشد و آن هم فرع است بر این که اکثر معرفت‌بالله است. در بعضی احادیث که مضموناً همان حدیث سلسله الذهب، آمده است که اگر کسی صادقانه کلمه لاله‌الاله را بگوید، مستوجب بهشت است و علامت صدقش این است که آن کلمه وی را از ارتکاب آن چه خدا حرام فرمود، نگه دارد. والا به دروغ آن را گفته و فقط موجب حفظ مال و جاننش در دنیا می‌شود و جالب این که در حدیثی، امام باقر(ع) فرموده‌اند که این کلمه شروطی دارد و من از شروط آن هستم و همین تعبیر هم در برخی از روایات منقول از امام رضا(ع) آمده است و کاملاً بیداست که اگر انسان، خدا و رسولش و حجتش را «علی حق المعرفة» نشناسد، دچار دو گانگی یا چند گانگی درباره آنها شده و مفهوم عین‌الله و بدالله و اذن‌الله و امثال آن را نخواهد فهمید. (برای احادیث مربوط به کلمه عظیمه لاله‌الاله، ر.ک: شیخ صدوق (ره)، صفات الشیعه، حدیث 6 و 7 و: بحارالانوار، ج 3، ص 13، ح 28).

3. از امام محمدباقر(ع) روایت شده است که فرموده‌اند: «هر چه را که شما با دقیق‌ترین معانی آن با اوهامتان تمیز می‌دهید (به عنوان خدا!) پس آن آفریده‌ایست مصنوع خودتان و شبیه خود شما و به سوی شما بر می‌گردد؛ و شاید مورچه‌های کوچک توهم کنند که خدای تعالی نیز مانند آنها دو عدد شاخک دارد - چرا که کمال خودشان به همان است - و گمان کنند که نداشتن آن برای کسی که به آن موصوف نیست نقصان و کاستی است. حال خردمندان هم در آنچه که خدای تعالی را به آن وصف می‌کنند، چنین است.» علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، الله‌شناسی، ج 3، مشهد، نشر علامه طباطبایی، 1417، صص 21 و 22.

4. به نظر بعضی، حتی غیر مسلمان‌هایی که به سیر و سلوک و مخالفت با نفس و گریز از شیطان به سوی خدا می‌پردازند، به کمال نمی‌رسند جز با احراز ولایت امیرالمؤمنین(ع) و حجت‌های خدا پس از او؛ و هر چند که آنها را به اسم نشناسند ولی از نور ولایتشان به کمال می‌رسند. عرفای سنی هم در مراحل عالی عرفانی، از ولایت امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین(ع) بهره‌مند می‌شوند و به نظر می‌رسد در آن مراحل، صحابه پیامبر اکرم(ص) جایی ندارند. اما وقتی از موضع مذهب آباء و اجدادی خود نگاه می‌کنند، دچار دوپینی شده و ولایت آن حضرت را در عرض ولایت صحابه می‌پذیرند. به همین جهت به نظر نگارنده، آنها دچار دوگانگی شخصیت (میان شخصیت عرفانی و شخصیت مذهبی و عقیدتی) هستند و علمای عارف مسلک شیعه که عادت به حمل به صحت دارند، آنها را (نظیر مولوی و محیی‌الدین عربی) شیعه می‌شمرند. اما شیعیان حتی برای والاترین صحابه مانند سلمان فارسی به قدر ذره‌ای مقام در عرض امیرالمؤمنین(ع) قائل نیستند، بلکه مقام عالی آنها را ناشی از محبت شدید و تبعیت محض و تسلیم کامل آنها نسبت آن حضرت می‌دانند.

پرتال جامع علوم انسانی